

## سوسور به‌روایت دریدا:

### نوشتار به‌مثابه امر غاصب

مهدی خبازی کناری\*

ندا راه‌بار\*\*

#### چکیده

دریدا نقش به‌سزایی در معرفی سوسور به گفت‌مان فلسفی و زبان‌شناختی زمانه ما دارد. این مقاله، ضمن پرداختن به بنیادهای فکری سوسور و تأثیرگذاری سوسور بر دریدا، بر آن است که نقد ساختارزدایی دریدا به سوسور در مسئله نوشتار را موردتحلیل قرار دهد. سوسور در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی، با تقسیم‌بندی قلمرو زبان به دو بخش بیرون و درون، نوشتار را از قلمرو درونی زبان بیرون می‌راند و آن را بازنمایی زبان تلقی می‌کند. از نظر سوسور، نوشتار غاصب جایگاه گفتار است و امری حاشیه‌ای تلقی می‌شود، اما دریدا معتقد است که سوسور با تعیین حدود درون و بیرون برای زبان و خروج نوشتار از قلمرو درونی زبان نتوانست از متافیزیک مبتنی بر حضور تخطی کند. وی با طرح مفهوم difference به وجه مستقل نوشتار نسبت به گفتار اشاره کرده و نوشتار را از به انقیاد درآمدن گفتار خارج می‌کند. به‌باور دریدا، اختیاری‌بودن نشانه می‌تواند دال را از انقیاد مدلول بیرون آورد و دال‌های متکثر ایجاد کند. از نگاه وی، difference نشان‌دهنده امکانی برای شدن‌های مستمر در متن است و این شدن‌ها زنجیره بی‌پایانی از دال‌ها را به‌همراه خواهد داشت.

**کلیدواژه‌ها:** سوسور، دریدا، نشانه، اختیاری‌بودن، تفاوت، نوشتار، غاصب.

\* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول)، mkenari@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری فلسفه غرب، دانشگاه تبریز، n.rahbar.b@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۰۶، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۷



## ۱. مقدمه

اغراق نخواهد بود این ادعا که نمی‌توان به گفتمان فلسفی، زبان‌شناختی، و نشانه‌شناختی و حتی به دیگر حوزه‌ها ورود پیدا کرد، بدون این‌که فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure 1875-1913) زبان‌شناس بزرگ سوئیسی را مورد مطالعه قرار داد. این امر را در میان فیلسوفان هیچ‌کس به اندازه ژاک دریدا (Jaques Derrida, 1930-2004)، فیلسوف فرانسوی، درک نکرده است. از این جهت، او یکی از بنیان معرفتی سوسور به سایر فیلسوفان و زبان‌شناسان معاصر است.

به‌زعم دریدا، نمی‌توان دستاوردها و مفاهیم سوسور را چه به‌ایجاب چه به‌سلب نادیده گرفت. مفاهیم سوسور راهی تازه برایمان در زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، و حتی فلسفه می‌گشاید، اما با این حال او عقیده دارد که در زبان‌شناسی سوسور، متافیزیک حضور غربی با مفاهیمی زبان‌شناختی و با تأکید بر آوا و گفتار و سرکوب نوشتار پی گرفته می‌شود و چه‌بسا با چهره و نقابی دیگر در گفتمان زمانه ما به حیات خود ادامه می‌دهد، بی‌آن‌که ردپای واضحی از خود برجای بگذارد. در ادامه تلاش بر آن است که ابتدا مفاهیم نشانه و وجه تفاوتی آن از نظر خود سوسور توصیف شود و سپس اشاره خواهد شد که چگونه سوسور بر دریدا تأثیر گذاشته است و در نهایت نقد دریدا به سوسور در مسئله رابطه میان گفتار و نوشتار ارائه خواهد شد.

## ۲. نشانه و وجه تفاوتی آن در اندیشه سوسور

در اوایل قرن بیستم، سوسور دست به کاری شگرف در زبان‌شناسی زد. او در سلسله‌درس‌هایی که در کلاس درس ارائه داد و بعدها به همت دانشجویان و همکارانش گردآوری شد به نقد زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی پرداخت. زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی همانند تمامی رویکردهای قرن نوزدهم تحت تأثیر ویکو، هردر، و هگل زبان را در امتداد زمان و تاریخ مورد بررسی قرار می‌داد.

از بنیان‌گذاران آن می‌توان به آر. راسک (R. Rask, 1832-1878)، جی. گریم (J. Grimm, 1785-1863)، اف. بوپ (Bopp, 1791-1867)، و دبلیو. فون. هومبولت (W. V. Humboldt, 1767-1835) اشاره کرد (روبینز ۱۳۷۰: ۳۶۲). البته سوسور سال‌ها به این نوع زبان‌شناسی پرداخت، اما دریافت که هنوز نمی‌تواند شناخت درستی از ماهیت زبان داشته باشد؛ به این علت درصدد برآمد که رویکردی تازه را در زبان‌شناسی بگشاید. به‌نظر می‌رسد که او به‌جای توجه به هگل تلاش می‌کند به کانت بازگردد.

فلسفه نقدی کانت به نقد همه‌جانبه متافیزیک و معرفت‌شناسی سستی غربی پرداخت. کانت در نخستین گام پرسش از خود مسئله شناخت را مطرح می‌کند، یا به عبارت دیگر کانت می‌خواهد خود فرایند شناخت را بشناسد. سوسور نیز تلاش می‌کند با پرسش دوباره از ماهیت زبان و علم زبان‌شناسی نگرش نقدی کانت در معرفت‌شناسی را به زبان‌شناسی نیز تسری دهد. ابتدا او زبان‌شناسی را به دو قلمرو زبان‌شناسی در زمانی (linguistic diachronic) و زبان‌شناسی هم‌زمانی (linguistic synchronic) تقسیم می‌کند (سوسور ۱۳۸۲: ۱۱۷). زبان‌شناسی در زمانی، که نام تازه‌ای برای زبان‌شناسی تاریخی است، دگرگونی‌های آوایی و نوشتاری واژگان و تأثیرهای زبان‌های گوناگون در یک‌دیگر را مورد پژوهش و مطالعه قرار می‌دهد، درحالی‌که در زبان‌شناسی هم‌زمانی، که سوسور خود را واضع آن می‌داند، به خود ماهیت زبان، صرف‌نظر از وجه تاریخی آن، پرداخته می‌شود؛ درواقع وجه ایستا و ثابت زبان موردنظر است. در وجه ایستا و ثابت زبان، ما در پی قوانین و قواعدی ورای مکان و زمانیم که اساساً این قوانین و قواعد می‌توانند ماهیت زبان را برای ما آشکار کنند. سوسور به‌عنوان مؤسس زبان‌شناسی هم‌زمانی تلاش می‌کند تا با مثال‌های گوناگون به تمایز آن با زبان‌شناسی در زمانی تأکید کند؛ ازجمله با تشبیه یک شیء، ساقه گیاه، و بازی شطرنج به زبان. مثلاً وقتی به ساقه یک گیاه برش طولی می‌زنیم همانند بررسی در زمانی زبان است، چنان‌که برش عرضی همانند بررسی هم‌زمانی زبان است (همان: ۱۲۶-۱۲۷).

در ابتدای راه، برای زبان‌شناسی هم‌زمانی مهم است که تلقی خود را از زبان بیان کند. در این نقطه است که بیان سوسور با پیچیدگی همراه است. خود سوسور سه مفهوم را برای تحدید موضوع پژوهش زبان‌شناسی هم‌زمانی مشخص می‌کند: لانگاژ (langage) یا قوه ناطقه، لانگ (langue) یا زبان، و پارول (parole) یا گفتار. سوسور با نگرانی تأکید می‌کند که این سه وجه زبان از هم متمایزند. قوه ناطقه نامتعیین و ناهمگن است. «قوه ناطقه در هیچ‌یک از مقولات واقعیات موجود انسانی قرار نمی‌گیرد، زیرا معلوم نیست که چگونه می‌توان وحدت آن را مشخص ساخت» (همان: ۱۵) و ازطرف دیگر پارول یا گفتار نیز به زبان فرد یا قومی خاص برمی‌گردد؛<sup>۱</sup> بنابراین نمی‌تواند به‌عنوان امری جزئی متعلق علم زبان‌شناسی هم‌زمانی باشد (همان: ۲۱). تنها زبان یا لانگ است که امری اجتماعی است؛ یعنی خاستگاه آن اجتماع است. ازیک‌طرف، مثل لانگاژ امری نامتعیین و بدون حدود نیست، ازطرف دیگر، مثل پارول تحقق جزئی در زبانی خاص ندارد. لانگ درعین تحقق در عینیت، که همانا در اجتماع است، یک امر کلی است که فراتر از یک مکان یا زمان خاص قرار دارد.

سوسور، با طرح این حوزه‌ها و به‌ویژه با تأکید بر لانگ به‌عنوان امری اجتماعی، افقی تازه در مفهوم زبان، نشانه، و ماهیت آن‌ها می‌گشاید. سوسور با تأکید بر اجتماعی‌بودن زبان و نشانه دو تلقی حاکم الاهیاتی و فلسفی از آن‌ها را به‌چالش می‌کشد. از یک طرف، زبان امری نیست که از آسمان نازل شده باشد (Derrida 1982: 11) و به‌مثابه یک ندای وحیانی از طرف پیامبران و از جانب خداوند نیامده است، بلکه در میان جامعه انسانی و به‌وسیله مردم برای ارتباط با یک‌دیگر قرارداد شده است. اندیشه این‌که زبان و نشانه یک امر قراردادی‌اند سوسور را درمقابل تلقی فلسفی مسلط از افلاطون تا زمانه خودش قرار می‌دهد. افلاطون در رساله *کراتیلوس* به این مسئله می‌پردازد که آیا زبان یک امر قراردادی است یا طبیعی (افلاطون ۱۳۸۰: بند ۲۸۳)؛ مسئله‌ای که حتی پیشاسقراطیان و سوفسطاییان نیز بدان پرداخته‌اند (Joseph 2006: 67). این مفهوم که کلمات همان نشانه‌هایند چیز جدیدی نیست. سه قرن قبل از میلاد، رواقیون از نشانه (semion) سخن گفتند، چنان‌که واژگانی نظیر دلالت (signification) و دلالت‌کردن (signify) واژگانی لاتین‌اند که در پاسخ به واژه نشانه یونانی ساخته شدند (Matthews 2003: 17)؛ اما سوسور با قراردادی‌دانستن نشانه به نقش سوژه در تقرر و تحقق عینیت و رویداد زبانی تأکید می‌کند. او تلقی متعارف از نشانه و دال و مدلول را به‌پرسش می‌گیرد. سوسور با گستردن سوژکتیویته کانت به حوزه زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی جایگاه دال و مدلول را در ذهن قرار می‌دهد؛ هیچ دالی به هیچ شیئی در جهان بیرونی اشاره نمی‌کند. در نشانه‌شناسی سنتی (اگر فرض کنیم چنین علمی پیش از سوسور وجود می‌داشت) دال به‌عنوان یک امر ذهنی به یک شیء بیرونی دلالت می‌کند، درحالی‌که سوسور، با پذیرش وجه دوگانه نوشتار در قالب دال و مدلول، مدلول را یک «مفهوم» می‌نامد که در ساختار نهانی‌تر ذهن وجود دارد و دال در قالب یک «تصویر صوتی» از آن حکایت می‌کند. بنابراین نشانه کاملاً یک امر سوژکتیو است.

نشانه زبانی نه یک شیء را به یک نام، بلکه یک مفهوم را به یک تصویر صوتی پیوند می‌دهد. تصویر صوتی آوایی مادی نیست که جنبه فیزیکی داشته باشد، بلکه اثر ذهنی این آواست و حواس ما نمایشی از آن را ارائه می‌دهد. نشانه زبانی محسوس است و اگر بر آن می‌شویم که آن را «مادی» بنامیم، تنها به همین معنی و برای تقابل با وجه دیگر تداعی یعنی مفهوم است که معمولاً مجردتر می‌نماید (سوسور ۱۳۸۲: ۹۶).

اما دال و مدلول یا «تصویر صوتی» (acoustic image) و «مفهوم» (concept) دو وجه یک نشانه‌اند. سوسور آن‌ها را به دو روی یک ورق کاغذ یا سکه تشبیه می‌کند. این دو وجه همواره با هم قابل‌تصورند. تمایز میان آن‌ها یک تمایز منطقی و تحلیلی است، اما در مقام تحقق، آن‌ها

یک چیزند. به سبب همین امر است که سوسور می تواند آن ها را سوپژکتیو بداند. سوپژکتیو بودن یک نشانه به معنای انتزاعی بودن آن نیست. درست است که دال و مدلول اگر به تنهایی لحاظ شوند امری انتزاعی اند، اما یک نشانه که ترکیبی از آن ها است یک امر انضمامی است. البته باید در نظر داشت که امر انضمامی به معنای امر واقعی نیست، بلکه انضمامی در این جا مفهومی کانتی است که اشاره دارد به این که قوام بخش عینیت و امر انضمامی ساختار ذهن است. از این جهت نشانه هم به مثابه عینیت زبان شناختی یک امر انضمامی است (Joseph 2006: 64-65).

از درون ویژگی سوپژکتیو بودن نشانه دو ویژگی (الف) اختیاری بودن نشانه و (ب) خطی بودن دال منتج می شود. هر دو ویژگی نشانه به معنای متعارف پیش از سوسور را به نقد می کشاند. اختیاری بودن نشانه هر گونه رابطه ذاتی و طبیعی میان دال و مدلول را انکار می کند. هر دال یا «تصویر صوتی» به طور اختیاری و در قالب یک قرارداد در بستر تاریخ توسط انسان ها به مدلول یا مفهومی گره خورده است و این رابطه البته همواره در حال دگرگونی است؛ گرچه سوسور به این واقف بود که این قراردادها را به راحتی نمی شود لغو کرد. این ویژگی بنیان تفکر زبان به مثابه یک ساختار است (کالر ۱۳۷۹: ۲۱). وقتی زبان یک ساختار باشد، دارای اجزایی است که این اجزا وجهی جوهری و ذاتی ندارند، بلکه در نسبت با یک دیگر قوام می یابند. اشاره سوسور به این که زبان تنها انبانی از واژگان نیست اشاره به این وجه و ویژگی ساختاری زبان است (سوسور ۱۳۸۲: ۹۵)، پس تمام نشانه های زبانی وجهی تفاوتی یا differential دارند. سوسور تلاش می کند تا با مثال های گوناگون این مسئله را تشریح کند. او حتی پیش از ویتگنشتاین دوم زبان را به بازی شطرنج تشبیه می کند (همان: ۱۲۶-۱۲۷). «یک وضعیت از بازی با یک وضعیت از زبان به خوبی مطابقت می کند». تمامی مهره های شطرنج ارزش خود را در نسبت با یک دیگر می یابند، دال ها نیز در نسبت با یک دیگر معنا می یابند. آن ها به طور ایجابی به هم مربوط نمی شوند، بلکه به طور سلبی با هم دیگر در ارتباط اند. تصویر صوتی «میز» چون به تصویر صوتی «صندلی»، «خدا»، «عدالت»، و «عاقبت» مربوط نمی شود به مفهوم «میز» مربوط می شود.

در زبان چیزی جز تفاوت ها وجود ندارد. از این مهم تر، لازمه یک تفاوت معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میان نشان برقرار شود، اما در زبان فقط تفاوت های «عاری از عنصر مثبت» وجود دارند. چه معنی (مدلول) را در نظر بگیریم و چه صورت (دال)، زبان نه دربرگیرنده مفاهیم است و نه دربرگیرنده آواهایی که پیش از نظام زبان وجود داشته باشند. زبان تنها تفاوت های مفاهیم و تفاوت های آواهای ناشی از نظام خود را در بر می گیرد. آنچه از مفهوم یا از ماده آوایی در یک نشانه وجود دارد نسبت به نشانه های پیرامون آن از اهمیت کمتری برخوردار است. دلیل این امر آن است که ارزش یک عنصر

می‌تواند بدون تغییر معنی و آواهایش، تنها به دلیل دگرگونی یک عنصر مجاور، تغییر یابد. .... به این ترتیب، در یک وضعیت زبانی خاص، همه‌چیز بر بنیاد روابط استوار است (همان: ۱۶۹-۱۷۶).

اما برای شکل‌گیری یک واژه و حتی یک سخن، نشانه زبانی یک ویژگی دیگر نیز باید داشته باشد و آن خطی بودن است. همان‌طور که ملاحظه شد، سوسور متغیر زمان را به اسم زبان‌شناسی در زمانی از حیطه مطالعه جدی زبان (به‌زعم خود)، یعنی زبان‌شناسی هم‌زمانی، به یک سو نهاد، اما به طور ریشه‌ای به لحاظ ویژگی خطی بودن نشانه از نو به آن بازمی‌گردد. درست است که سوسور به نقد تمام‌عیار زبان‌شناسی تاریخی می‌پردازد، اما مهم است که نشان دهد زبان همواره در حال تغییر و تحول است. ویژگی خطی بودن نشانه به‌ویژه این مسئولیت را به عهده می‌گیرد (Holdcroft 1991: 71). این دو ویژگی، یعنی اختیاری بودن نشانه و خطی بودن دال، باعث ایجاد دو گونه رابطه میان واحدهای زبانی می‌شوند. این دو گونه رابطه عبارت‌اند از ۱. روابط هم‌نشینی (syntagmatic relations) و ۲. روابط متداعی (associative relations) یا جانشینی (همان: ۱۷۶-۱۷۷؛ 122-124: Derrida 1997).

وقتی سخن می‌گوییم، کلمات باید در یک زنجیره زمانی به هم متصل شوند. این نوع رابطه رابطه هم‌نشینی یا زنجیره‌ای نام دارد، اما وقتی به یک واژه در یک رابطه هم‌نشینی می‌رسیم، واژگانی نزدیک به آن واژه، چه به لحاظ معنایی و چه به لحاظ صوتی، در ذهن و حافظه ما تداعی می‌شود. این نوع رابطه رابطه متداعی یا جانشینی نام دارد. برای نمونه، وقتی می‌گوییم «هوا بارانی است»، میان «هوا»، «بارانی»، و «است» رابطه هم‌نشینی حاکم است، اما وقتی واژه هوا را در این جمله بیان می‌کنیم، ناخودآگاه تعداد زیادی واژه در ارتباط با واژه هوا نظیر آسمان، ابر، خانه، خیابان، و ... در ذهن ما نقش می‌بندد. بنابراین، سخن گفتن و حتی نوشتن ما از تلفیق این دو نوع رابطه افقی و عمودی شکل می‌گیرد. در رابطه جانشینی زمان از حرکت می‌ایستد و مکانی خالی انتظار یک واژه یا یک حرف را می‌کشد. این رابطه «عناصر غیابی را در یک زنجیره بالقوه ذهنی به هم می‌پیوندد» (همان: ۱۷۷)، در حالی که در رابطه هم‌نشینی، زمان عامل اصلی شکل‌گیری یک سخن یا واژه است. حضور زمانی چند واژه یا حرف است که سخن را می‌سازد. این دو رابطه هرچه بیش‌تر بر ویژگی تفاوتی یا differential نشانه‌های زبانی تأکید می‌کنند. بنابراین، اول این که در زبان به مثابه یک ساختار «همه‌چیز بر بنیاد روابط استوار است» (همان: ۱۷۶)؛ دوم این که این روابط روابطی سلبی‌اند، نه ایجابی؛ و سوم، همین روابط سلبی ویژگی تفاوتی نشانه را تقرر می‌بخشند. پس از سوسور مفهوم تفاوت و difference به‌عنوان

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راهبار) ۵۳

یکی از قانونی‌ترین مفاهیم زبان‌شناسی و به‌طور عام اندیشه ساختارگرایی درآمده است، طوری که حتی در بنیادهای فکری فیلسوفان ریشه دوانده است. یکی از مهم‌ترین این فیلسوفان ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی، است. از این جهت در ادامه به اجمال تأثیر سوسور بر دریدا را مرور می‌کنیم.

### ۳. ردّ پای مفاهیم سوسور در مفاهیم دریدا

دریدا دربارهٔ دین خود به سوسور آشکارا سخن گفته است. در این که مفاهیم او را نمی‌شود انکار کرد، بلکه ناچاریم از آن‌ها در صورت‌بندی اندیشهٔ خود بهره ببریم، طوری که بدون آن‌ها هیچ چیز برای ما قابل تصور نیست (Derrida 1997: 13-14)؛ اما دریدا فیلسوفی منفعل نیست. او در آمدوشدی سلبی و ایجابی بسیار پیچیده با تمامی اندیشمندان و متون آن‌ها به گفت‌وگو می‌نشیند. به حتم بسیاری از مفاهیم او در این جهت شکل گرفته‌اند. در قوام مفاهیمی نظیر *differance*، ردّ، سر-نوشتار، حواشی، و ... به آسانی ردّ پای مفاهیم سوسور نظیر تفاوت یا *difference*، نشانه، دال و مدلول، روابط جانشینی و هم‌نشینی، و اختیاری و خطی بودن نشانه به چشم می‌خورد (Bennington 2004: 186). دریدا در بخش‌های زیادی از آثار خویش به سوسور پرداخته است. این آثار عبارت‌اند از:

۱. بخش اول کتاب *از گراماتولوژی (Of Grammatology)* با عنوان «نوشتار پیش از حرف»

(Writing before the Letter)

۲. مقاله‌ای با عنوان «حلقهٔ زبانی ژنو» (The Linguistic Circle of Geneva) در کتاب *حواشی*

*فلسفه (Margins of Philosophy)* که خلاصه‌ای از کتاب *از گراماتولوژی* است؛

۳. در کتاب *مواضع (Positions)*؛

۴. بحث دربارهٔ *onomatopoeia* (صداواژه) در کتاب *Glas*؛

۵. در کتاب *نوشتار و تفاوت (Writing and Difference)* مباحث زیادی را به دلالت و

ساختار اختصاص داده است.

نقد دریدا به سوسور بیش‌تر شامل این امر می‌شود که چرا سوسور نوشتار را در مقابل گفتار تحقیر می‌کند. او این مسئله را به تلقی سوسور از نشانه مربوط می‌داند که این مسئله نیز ریشه در لوگوس‌محوری (logocentrism) و متافیزیک حضور تفکر غربی دارد (Derrida 1997: 3-22, 43; Derrida 1981: 32)، چنان‌که خود دریدا به صراحت به این مسئله اشاره می‌کند که او صرفاً قصد

ندارد به نقد سوسور پردازد، بلکه بر آن است تا سنت غیرنقدی تفکر غربی را به نقد کشاند (Derrida 1997: 45). مسئله نوشتار مسئله‌ای است که به دریدا اجازه می‌دهد تا از زبان‌شناسی سوسور به متافیزیک مبتنی بر حضور اندیشه غربی پلی بزند و آن‌ها را ادامه یک سنت بداند، اما این نگاه نقادانه به سوسور باعث نمی‌شود که دریدا از بسیاری از مفاهیم سوسوری برای قوام اندیشه خود و حتی برای نقد زبان‌شناسی سوسور و متافیزیک غربی چشم ببوشد.

یکی از این مفاهیم مفهوم تفاوت یا difference است. در صفحات قبل به اهمیت این مفهوم نزد سوسور اشاره شد. دریدا هم بر این باور است که این مفهوم از ویژگی قراردادی یا اختیاری بودن نشانه ناشی می‌شود که پیوند عمیقی با ویژگی دوم نشانه یعنی خطی بودن دال دارد. دریدا بر این باور است که تفاوت یا difference مفهومی در کنار مفاهیم دیگر نیست، بلکه نحوه تحقق مفاهیم و کلمات است. «بنابراین difference یا تفاوتی که سوسور از آن سخن می‌گوید خودش نه یک مفهوم است و نه یک کلمه در میان کلمات دیگر» (Derrida 1982: 11)؛ اما دریدا بر آن است که مفاهیمی که سوسور طرح کرده است امکان‌های فراوانی دارد که حتی خود سوسور هم نتوانسته است آن‌ها را به تحقق برساند (Derrida 1997: 44). در این جهت بسط ویژگی اختیاری و قراردادی بودن نشانه‌بازی زبان را که آن هم مفهومی سوسوری است سیال‌تر می‌کند.

به‌زعم دریدا، هنوز ردپای متافیزیک غربی مبتنی بر حضور هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را در بن‌مایه‌های اندیشه سوسور می‌توان دید. این سرسپردگی سوسور به متافیزیک حضور بیش‌ازهمه در مفهوم سلبی یا ایستابودن و جوهرگونه مدلول ظهور پیدا کرده است، اما باین‌حال دریدا بر این عقیده است که سوسور با انکار نسبت ذاتی و طبیعی دال و مدلول قدم بسیار بزرگی برای فهم نحوه تحقق زبان برداشته است. تنها یک قدم برای تکمیل کار بزرگ سوسور باقی مانده است و آن هم این است که دال را از انقیاد مدلول بیرون بیاوریم. دریدا تأکید می‌کند که مدلول خود زنجیره‌ای از مفاهیم دیگر نظیر مُثُل، صورت، خدا، روح، شناخت مطلق، ذات، جوهر، حقیقت، و ... را شامل می‌شود (Mooney 1994: 46). «ارجاع به معنای مدلول اندیشه‌پذیر به یک نظام "هستی - خدا - غایت - شناسانه" وابسته است» (Derrida 1997: 73)؛ بنابراین انکار مدلول انکار هرگونه مفهومی است که بازی زبان و اندیشه را به سلطه خویش درمی‌آورد. با این عمل، وجه تفاوتی نشانه در ساحت یک بازی شطرنج بی‌انتها هرچه تمام‌تر خود را به‌فعلیت می‌رساند. سوسور زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند تا به وجه تفاوتی آن تأکید کند. دریدا از آن هم فراتر می‌رود و از شطرنجی بی‌انتها یاد می‌کند تا وجه تفاوتی دال‌ها را عمق و وسعت



بیش‌تری ببخشد. چنان‌که نشانه‌های زبانی تنها دال‌هایی‌اند که به یک‌دیگر به‌وجهی سلبی ارجاع می‌دهند، بدون این‌که مدلولی مرکز ثقل آن‌ها قرار بگیرد.

نتیجه این تأویل ساختارزدایانه دریدا از مفهوم تفاوت یا difference سوسور شکل‌گیری difference است. در زبان فرانسه وقتی این دو واژه را تلفظ می‌کنیم هیچ تفاوتی در بیان گفتاری و آوایی آن‌ها شنیده نمی‌شود. انگار در گفتار و آوا difference هم‌چنان difference باقی می‌ماند، اما در صورت نوشتاری، حرف a به‌جای حرف e می‌نشیند. دریدا در این جای‌گزینی هم از روابط جانشینی سوسور بهره گرفته است. difference در اولین نگاه می‌خواهد به وجه نوشتاری تأکید کند و این‌که نوشتار طفیلی یا بازنمایی گفتار نیست. از طرف دیگر، difference یک دال است، دالی که مدلولی ندارد یا به‌عبارت بهتر، زیر سلطه هیچ مدلولی قرار ندارد. آن به‌مثابه خاستگاهی است که حتی وجه تفاوتی دال‌ها از آن‌جا بنیاد می‌گیرند. «difference یک مولد و علیت اصیل و سازنده است. فرایندی از برش و تقسیم‌بندی است که می‌تواند چیزهای متفاوت و اساساً دیفرنس‌ها را ایجاد کند» (Derrida 1982: 9).

#### ۴. سوسور: نوشتار به‌مثابه غاصب

ملاحظه کردیم که تاجه‌میزان اندیشه و مفاهیم سوسور در اعماق اندیشه و مفاهیم دریدا ریشه دارد. به‌زعم او، با ظهور سوسور این تفکر که زبان از آسمان نازل شده منسوخ شده است. (Derrida 1982: 11)، با این حال دریدا سوسور را نیز ادامه سنت متافیزیکی غرب می‌داند (Derrida 1997: 43)، اما این وابستگی به متافیزیک غربی بیش‌تر از همه در جاهایی خود را نشان می‌دهد که سوسور به نوشتار هجوم می‌برد. دریدا در کتاب *از گراماتولوژی* (Derrida 1997) به‌طور مبسوط نظر سوسور را درباره نوشتار مورد بررسی و نقد قرار داده است. به‌نظر می‌رسد که او این کتاب را در اساس در مقابل کتاب *دوره زبان‌شناسی عمومی* (Course in General Linguistics) سوسور (۱۳۸۲) نگاشته است؛ کتابی درباره و به‌پشتیبانی نوشتار در مقابل کتابی درباره و به‌پشتیبانی گفتار. برای دریدا، فصل ششم پیش‌درآمد *دوره زبان‌شناسی*، به‌واسطه این‌که سوسور در آن‌جا به نوشتار می‌تازد، حائز اهمیت است. این تاخت‌وتاز به نوشتار «در تمامی سنت غربی چه به‌لحاظ نظری و چه به‌لحاظ عملی» (Derrida 1997: 30) انجام گرفته است. سوسور هم خود را متعهد به انجام این عمل می‌داند. او همواره نوشتار را ذیل گفتار قرار می‌دهد و آن را دارای کارکردی محدود و اشتقاقی (derivative) می‌داند.

زبان و خط [= نوشتار]<sup>۲</sup> دو دستگاه نشانه‌ای متمایز از یک‌دیگرند و دومی تنها به‌خاطر نمایاندن اولی به‌وجود آمده است. پدیده زبان را نمی‌توان به‌خاطر پیوند میان واژه مکتوب و واژه ملفوظ تعریف کرد، بلکه تنها واژه ملفوظ این پدیده را می‌سازد (سوسور ۱۳۸۲: ۳۶).

تمایز میان دو قلمرو درونی و بیرونی زبان در فصل پنجم همین بخش توسط سوسور مقدمه‌ای برای تفکیک زبان و خط است. این تفکیک سوسور نیز برای نقد زبان‌شناسی قرن نوزدهم صورت گرفته است. اندیشمندان آن زمان تحت‌تأثیر کسانی چون هردر (Herder)، فیلسوف آلمانی هم‌عصر کانت، عوامل تاریخی - جغرافیایی و نژادی را در بررسی زبان دخالت می‌دادند. به‌زعم سوسور، این متغیرها را نباید در بررسی زبان به‌کار گرفت، چنان‌که آن‌ها بیرون از زبان قرار دارند. «تعریف من از زبان ایجاب می‌کند تا هرچه را که با سازمان و نظام آن بیگانه است و به‌طور خلاصه هرچه تحت عنوان «زبان‌شناسی برونی» مشخص می‌شود از آن مجزا سازیم» (همان: ۳۱). «به‌اعتقاد من، بررسی پدیده‌های زبانی برونی بسیار ثمربخش است، ولی اگر بپنداریم که بدون آن‌ها نمی‌توان ارگانیسم درونی زبان را بازشناخت، به‌خطا رفته‌ایم» (همان: ۳۳). «نحوه عملکرد زبان‌شناسی درونی کاملاً متفاوت است؛ به این ترتیب که در آن هیچ نظم اختیاری قابل‌اعمال نیست. زبان دستگاهی است که تنها نظم ویژه خود را می‌شناسد» (همان: ۳۴).

دریدا در دو فصل فرعی با عناوین «بیرونی و درونی» (The Outside and the Inside) و «بیرون هست درون» (The Inside Outside is The) به‌تبعیت از هایدگر بر فعل هست علامت ضرب در می‌زند. در کتاب *از گراماتولوژی* (Derrida 1997: 30, 44) به نقد این تقسیم‌بندی سوسور می‌پردازد. وقتی نوشتار بازنمایی زبان می‌شود، پس قلمرو آن بیرون از زبان قرار دارد.

اگر نوشتار چیزی نیست جز تصویر زبان، پس می‌توان آن را از قلمرو زبان به بیرون راند (زیرا این امر بر این باور مبتنی است که یک امر بیرونی از زبان وجود دارد، چنان‌که تصور نیز به‌آسانی از نظام واقعیت بیرون نگه داشته می‌شود ... سوسور با طرح مسئله «بازنمایی زبان به‌واسطه نوشتار» این امر را فرض می‌گیرد که «نوشتار با نظام درونی زبان بیگانه و نامرتبط است» (ibid.: 32).

این نقد شامل این بیان سوسور که دوگونه نظام نوشتاری وجود دارد نیز می‌شود. این تقسیم‌بندی به‌طور ضمنی ویژگی درونی‌تر و بیرونی‌تر بودن نسبت به زبان را در خود دارد.

درمورد خط دو نظام بیش‌تر وجود ندارد:

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راهبار) ۵۷

۱. نظام اندیشه‌نگار (ideographic) که در آن واژه به کمک یک نشانه واحد نمایانده می‌شود و نسبت به آواهای سازنده واژه بیگانه است. این نشانه نمودار کل واژه و در نتیجه نمودار مفهومی است که واژه بیان می‌کند. نمونه کلاسیک این نظام خط چینی است؛

۲. نظامی که عموماً «آوایی» (phonetic) نامیده می‌شود و هدف آن ارائه یک رشته آوایی است که در واژه به دنبال یکدیگر می‌آیند. خطوط آوایی گاه هجایی و گاه الفبایی‌اند، که در این صورت بر عناصری استوار شده‌اند که در گفتار به اجزای کوچک‌تری قابل تجزیه نیستند. وانگهی، خطوط اندیشه‌نگار آزادانه [با نشانه‌های آوایی] آمیخته می‌شوند. بعضی از نشانه‌های اندیشه‌نگار ارزش نخستین خود را از دست می‌دهند و سرانجام نمایانگر آواهای مجزا می‌شوند. ... در ذهن ما، واژه مکتوب گرایشی به این دارد که جانشین واژه ملفوظ شود. این امر در مورد هر دو نظام خط صادق است، هرچند این گرایش در دستگاه نخست بیش‌تر به چشم می‌خورد (سوسور ۱۳۸۲: ۳۸-۳۹).

از نظر دریدا، این حدود و مرزی که سوسور برای مفاهیم «صورت‌نگاری» (pictogram) و «اندیشه‌نگاری» (ideogram) مشخص کرده است گنگ، مبهم، و شکننده است، چنان‌که میان نوشتارهای صورت‌نگارانه (pictographic)، اندیشه‌نگارانه، و آوایی مرز مشخصی وجود ندارد.

اگر اکنون شکنندگی مفاهیم صورت‌نگاری و اندیشه‌نگاری و همانند آن و عدم وضوح سرحدات میان اصطلاحات نوشتار صورت‌نگارانه، اندیشه‌نگارانه، و آوایی مورد ملاحظه قرار گیرد، نه تنها حدود سوسوری معقول به نظر نمی‌رسد، بلکه ضرورت دارد که زبان شناسی عمومی از تمامی مفاهیمی که از متافیزیک (و اغلب از طریق روان‌شناسی) به ارث برده است دست بشوید (Derrida 1997: 32).

سوسور در ادامه اشاره می‌کند که پژوهش او محدود است به خط [= نوشتار] آوایی و به نظامی که «صورت اولیه آن الفبای یونانی است» (سوسور ۱۳۸۲: ۳۹) و در واقع نظام «اندیشه‌نگار» را به یک سو می‌نهد. البته این نظام دوگانه خط پیش از سوسور نیز مورد توجه اندیشمندان بوده است؛ حتی برخلاف سوسور، خط و نوشتار اندیشه‌نگار را دارای قابلیت بیش‌تری برای تأمل می‌دانستند. از این جهت دریدا باین‌که تمامیت سنت غربی را گفتارمحور می‌داند، اما معتقد است که گاهی کورسویی از توجه به نوشتاری که تحت سلطه آوا نیست به چشم دیده می‌شود. از آن جمله توجه لایبنیتس به زبان چینی است. این نحوه نگرش مثبت به نوشتار کم‌تر در تاریخ فلسفه غرب مورد توجه بوده است. «اگر به دلایلی نظام‌مند و عمیق قرن نوزدهم میراثی عظیم از فریب و کج‌اندیشی برای ما برجای می‌گذارد، باین‌حال نظریه نشانه

نوشتاری در اواخر قرن نوزدهم و در طول قرن هجدهم نتایج زیادی را به‌بار می‌آورد» (Derrida 1997: 75).

دریدا توجه لایب‌نیتس به خط چینی را تلاشی خستگی‌ناپذیر می‌داند که پژوهش‌های تاریخی نوشتار را با طرح پرسش‌های فلسفی زنده نگه داشته است. او تأکید می‌کند که دو نگاه به نوشتار در تاریخ فلسفه غرب شکل گرفته است: یکی سعی در به‌انزوآکشانندن نوشتار و تحقیر آن دارد و دیگری، که در بیان دکارت و به‌ویژه لایب‌نیتس وجود دارد، به خط چینی به‌عنوان نوشتاری که شاید بتواند به فلسفه حقیقی کمک کند نظری تازه می‌کند. در این جهت زبان ریاضی به‌عنوان زبانی عام و کلی همانند زبان چینی موردستایش قرار می‌گیرد، چراکه می‌تواند به فلسفه حقیقی در مسیر رسیدن به تعیین کمک کند (ibid.: 78).

اشتقاق لایب‌نیتس برای اقتباس از نوشتار و خط چینی از جهت اختیاری و دل‌خواهی‌بودن (arbitrariness) آن است. ویژگی‌ای که استقلال آن از تاریخ را موجب می‌شود. این دل‌خواهی و اختیاری‌بودن پیوندی ضروری با ذات «غیرآواشناختی» (non - phonetic esseence) دارد که لایب‌نیتس بر آن است که این ویژگی را به نوشتار و خط چینی نسبت دهد (ibid.: 79).

اما باین‌حال تمامیت تفکر لوگوس‌محور غربی در فضایی قوم‌محورانه و نژادپرستانه حرکت می‌کند. توجه لایب‌نیتس به خط چینی تنها به‌جهت برگرفتن ویژگی عام آن است. لایب‌نیتس نیز در فضایی گفتارمحور تنفس می‌کند. دریدا قطعه‌ای را از لایب‌نیتس برگرفته از opuscles (۴۹۷) (سیاه‌مشقی ناچیز) در تأیید این امر نقل می‌کند. «گفتار نشانه اندیشه شخص با یک صدای منظم‌شده می‌باشد. نوشتار با ویژگی دوام آن بر روی کاغذ به گفتار مربوط می‌شود» (ibid.). سوسور هم مانند لایب‌نیتس یکی از نیازهای گفتار به نوشتار را جهت باقی‌ماندن و دوام در طول زمان می‌داند. این ویژگی، به‌هم‌راه چند ویژگی دیگر، شرایط را برای استیلای نامبارک نوشتار بر گفتار فراهم می‌کند.

ولی اعتبار خط (نوشتار) را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

۱. نخست آن‌که تصویر نوشتاری واژه مانند پدیده‌ای دائمی و پابرجا در نظر ما جلوه‌گر می‌شود که ظاهراً در طول زمان برای حفظ یگانگی زبان شایسته‌تر از آوا بوده است. گرچه این پیوند کاملاً سطحی است و نوعی یگانگی ساختگی را می‌آفریند، اما نسبت به تنها پیوند حقیقی و طبیعی، یعنی آوا، آسان‌تر قابل‌درک است.

سوسور به روایت دریدا: ... (مهدی خبازی کناری و ندا راهبار) ۵۹

۲. برای بسیاری از افراد تأثیر دیداری آشکارتر و پایدارتر از تأثیر شنیداری است و از این روست که تأثیر نوع اول را ترجیح می‌دهند و بدین سان، سرانجام تصویر نوشتاری، به ضرر آوا، خود را تحمیل کرده است.

۳. زبان ادبی نیز اهمیت ناسزاوار خط را افزایش می‌دهد؛ زبان ادبی برای خود فرهنگ لغت و دستور زبان دارد. در مدارس نیز از روی کتاب و به یاری آن تعلیم داده می‌شود. به نظر می‌رسد که زبان را زندگانی تنظیم کرده باشد، حال آن‌که این رمزگان خود قاعده‌ای نوشتاری است که در بند کاربردی دقیق، یعنی رسم الخط، قرار دارد. به همین دلیل، خط اهمیتی اساسی می‌یابد و در نتیجه فراموش می‌شود که رابطه طبیعی درست عکس آن است؛ انسان قبل از آموختن خط سخن گفتن را فرامی‌گیرد.

۴. سرانجام، وقتی میان زبان و رسم الخط ناهماهنگی پدید آید حل اختلاف برای هرکس، به غیر از زبان‌شناس، مشکل خواهد بود؛ اما از آن‌جاکه صدای زبان‌شناس به جایی نمی‌رسد، صورت نوشتار، خواهی نخواهی، از مقامی بالاتر برخوردار می‌شود، زیرا هر راه‌حلی که از طریق آن ارائه شود آسان‌تر خواهد بود؛ به این ترتیب، خط از اهمیتی که محق آن نیست برخوردار شده است (سوسور ۱۳۸۲: ۳۷-۳۸).

مورد اول اشاره دارد به این‌که گفتار در لحظاتی از زمان اتفاق می‌افتد و سپس دست‌رس‌ناپذیر می‌شود، درحالی‌که نوشتار به دلیل مادیت و تعیینش در طول زمان و به طور دائمی قابلیت بقا دارد. این ویژگی نوشتار باعث این تلقی اشتباه شده است که آن تحقق واقعی زبان است، درحالی‌که گفتار، به دلیل نزدیکی به مدلول و مفهوم، نماینده بلافصل و اصیل‌تر رویداد زبانی است. از این جهت شایستگی بیش‌تری دارد که متعلق علم زبان‌شناسی باشد. این استدلال دقیقاً شبیه استدلال افلاطون در رساله فایدروس است (افلاطون ۱۳۸۰: بند ۲۷۵). در مورد دوم، سوسور نوشتار را یک امر عینی و بیرونی می‌داند که متناظر با امری دیداری است، درحالی‌که آوا و گفتار در مقابل آن امری شنیداری است و چون مردم به طور عام بیش‌تر تحت تأثیر امر دیداری‌اند، به نوشتار توجه می‌کنند؛ اما سوسور امر شنیداری و صوت (voice) را دارای پیوندی عمیق، ذاتی، و طبیعی با اندیشه و معنا می‌داند. او حتی از امری به نام اندیشه - صدا (thought-sound) یاد می‌کند. دریدا اشاره می‌کند که پیش‌فرض‌های متافیزیکی سوسور او را به ناچار دل‌بسته به صدا و آوا کرده است (Derrida 1981: 21). در مورد سوم، سوسور، همانند لوی استراوس و روسو، پیشرفت را متناظر می‌داند با استیلای نوشتار؛ هرچه انسان متمدن‌تر، استیلای نوشتار بیش‌تر. از این جهت هرچه قدر دانش ادبی و دستوری افزایش یابد، نوشتار نیز به وجهی پیچیده‌تر خود را در جای آوا و گفتار می‌نشانند. در مورد چهارم، او

به‌گونه‌ای درمقابل مورد سوم می‌ایستد. او زبان‌شناسان را تنها افراد باصلاحیتی می‌داند که در زمان ناهماهنگی میان نوشتار و آوا می‌توانند حکم معتبری به‌سود آوا و گفتار بدهند، درحالی‌که افراد غیرمتخصص و کم‌دانش جانب نوشتار را می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که در هر چهار مورد به شدیدترین لحن سوسور نوشتار را غاصب (usurper) جایگاه زبان و گفتار می‌داند. دریدا بر این عقیده است که سوسور در این‌جا از قلمرو زبان‌شناسی خارج شده و تبیینی فرازبان‌شناسانه ارائه می‌دهد. تبیین‌های اخلاقی، روان‌شناسانه، و سیاسی از آن جمله‌اند که در آن سوسور به مذمت این «غصب‌کردن» (usurp) می‌پردازد (Derrida 1997: 41-42). انگار سوسور به‌مثابه یک معلم اخلاق، یک واعظ، و زبان‌شناسی که از ژنو آمده، وعظ و خطابه‌ای تند و پرتهاپ اندر مذمت نوشتار ایراد می‌کند (ibid.: 34). مذمت نوشتاری که به‌بهانه یاری‌رساندن به گفتار به قلمرو او درآمده و درنهایت بر تخت سروری او نشسته است.

..... اما واژه مکتوب آن‌چنان با واژه ملفوظ، که اولی تصویر دومی است، آمیخته می‌شود که کم‌کم نقش اصلی را غصب می‌کند و سبب می‌گردد تا برای نمایش نوشتاری نشانه آوایی ارزشی مساوی یا حتی بیش از خود نشانه آوایی قائل شوند. این امر درست مانند آن است که بپنداریم برای شناسایی یک شخص بهتر است به عکس او نگاه کنیم تا به خود او. این توهم سابقه‌ای طولانی دارد و عقایدی که این‌جا و آن‌جا درباره زبان رایج است از آن لکه‌دار شده است، اما ستم حروف در خط از این هم فراتر می‌رود. خط خود را آن‌چنان بر توده مردم تحمیل می‌کند که می‌تواند زبان را متأثر و دگرگون سازد (سوسور ۱۳۸۲: ۳۶، ۴۵).

در این‌جا نوشتار به‌عنوان گناهی بزرگ هم‌پای «گناه نخستین» (original sin) قلمداد شده است؛ امر آلوده‌ای که دامن پاک و دست‌نخورده زبان را «لکه‌دار» کرده است. دریدا این بیان سوسور را با دقت تمام مورد ملاحظه قرار می‌دهد.

استدلال شدید سوسور، بیش‌تر از آن‌که یک خطای نظری را هدف قرار داده باشد، به یک خطای اخلاقی اشاره می‌کند؛ اشاره به نوعی گناه (گناه اغلب از جمله توسط مالبرانش و کانت) به‌مثابه وارونگی رابطه طبیعی و ماهوی میان نفس و جسم از طریق اغراض نفسانی تعریف شده است. در این‌جا، سوسور به وارونگی رابطه طبیعی و ماهوی میان گفتار و نوشتار اشاره می‌کند. این یک قیاس ساده نیست. نوشتار، حروف الفبا، و نوشته محسوس توسط سنت غربی همواره به‌مثابه جسم و ماده بیرونی نسبت به روح، نفس، گفتار، و لوگوس مورد توجه قرار گرفته است (Derrida 1997: 34-35).

در نهایت سوسور در آغاز فصل هفتم بخش پیش‌درآمد، زبان‌شناسی را فرامی‌خواند که «هرچه زودتر یک امری طبیعی به‌جای پدیده ساختگی و مصنوعی» نوشتاری بیابد و تلاش کند «آوا» را از انقیاد «نمادهای نوشتاری» و «حروف الفبا» خارج کند و این البته «نخستین گام به‌سوی حقیقت است» (سوسور ۱۳۸۲: ۴۷).

## ۵. نتیجه‌گیری

دریدا با واکاوی مفاهیم سوسور و نقد آن‌ها، که می‌توان سرکوب نوشتار و ترجیح گفتار را نقطه عطف این انتقادات دانست، قصد دارد نشان دهد که تمامی حوزه‌های فکری به‌طرق و روش‌های متنوع به تحقیر و سرکوب نوشتار پرداخته‌اند و سوسور هم از این قاعده مستثنا نبوده است. به‌زعم دریدا، این مسئله ریشه فردی ندارد، بلکه یک پروژه تاریخی و محصول یک سنت فلسفی تمام‌عیار است. گویا کل تاریخ فلسفه و اندیشه بر مبنای این فرضیه (سرکوب نوشتار و ترفیع گفتار) مورد واکاوی و ارزیابی قرار می‌گیرد. دریدا سوسور را هم قربانی مفاهیم سنت فلسفه غرب می‌داند؛ سستی که از آغاز تا کنون به‌روش‌های متفاوت بر اهمیت گفتار افزوده و نوشتار را غاصب جایگاه گفتار و امری تحقیر شده به حساب می‌آورد. صرف‌نظر از این مسئله، نمی‌توان دریدا را فیلسوفی نوشتارمحور تلقی کرد. رویکرد ساختارزدایانه وی به مفاهیم سرکوب شده این اجازه را می‌دهد تا امکان‌های پنهان درون خود را عیان کنند. از جمله دیفرنس difference مفهومی است که گرچه دریدا از سوسور به عاریت گرفته و کانونی‌ترین مفهوم در زبان‌شناسی سوسور است، اما با تغییر حرف e به a (differance) به تکرر و خوانش‌های متکثر از متن اشاره دارد. عدم تفاوت در تلفظ آوایی و تفاوت در نوشتار حاکی از این است که نوشتار هرگز طفیلی گفتار نیست و نقش خاص خود را ایفا می‌کند. نوشتار به‌باور دریدا، صرف‌نظر از گفتار، ظرفیت‌های گسترده‌ای دارد که آن را در جایگاه خود از زیر بار تحقیر و سرکوب خارج می‌سازد.

در نهایت سوسور و دریدا دو اندیشمندند که در حوزه‌های مختلفی در قالب رویکردهای ساخت‌گرایی و پس‌ساختارگرایی بر اندیشه نیمه دوم قرن بیستم تأثیر بسیاری داشتند. مفاهیم آن‌ها در کنار یک‌دیگر گفتمانی را فراهم کرده‌اند که چالش‌ها، بحران‌ها، و گره‌های دیرینه اندیشه آدمی را به‌تصویر کشیده‌اند. این مقاله کوشیده است تا با آمدوشدی میان مفاهیم آن‌ها به برخی از دستاوردهایشان اشاره کند، چنان‌که بدون مطالعه یکی، اندیشه دیگری را نمی‌توان به‌درستی دریافت. درست است که نقطه عزیمت دریدا مفاهیم سوسور است، اما او آن‌ها را به تناسب امکان‌ها و ظرفیتشان گسترش می‌دهد و از زیر سایه سنگین متافیزیک پیچ‌درپیچ و ریشه‌دار غربی بیرون می‌آورد تا در افقی تازه سیالیت از دست‌رفته‌شان را بازیابد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. برای مطالعه بیش‌تر، بنگرید به Gordon 2006.

۲. در ترجمه انگلیسی واژه writing آمده است.

## کتاب‌نامه

دوسوسور، فردینان (۱۳۸۲)، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.  
روبینز، آر.چ. (۱۳۷۰)، *تاریخ مختصر زبان‌شناسی*، ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران: نشر مرکز.  
کالر، جان‌اتان (۱۳۷۹)، *فردینان دو سوسور*، ترجمه کورش صفوی، تهران: هرمس.

- Bennington, Geoffry (2004), "Saussure and Derrida", in: Carol Sanders (ed.), *The Cambridge Companion to Saussure*, London: Cambridge University Press.
- Derrida, Jacques (1973), *Speech and Phenomena and Other Essays on Husserl's Theory of Signs*, trans. David B. Allison and Newton Garver, USA: North Western University Press.
- Derrida, Jacques (1981), *Positions*, trans. A. Bass, London: Athlone.
- Derrida, Jacques (1982), *Margins of philosophy*, trans. Alan Bass, Great Britain: The Harvester Press.
- Derrida, Jacques (1986), *GLAS*, trans. John P., J. R. Leave, and Richard Rand, USA: The University of Nebraska Press.
- Derrida, Jacques (1997), *Of Grammatology*, trans. Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore: John Hopkins University Press.
- Derrida, Jacques (2002), *Writing and Difference*, trans. Alan Bass, London: Routledge.
- Gordon, W. Terrence (2006), "Langue and Parole", in: Carol Sanders, *The Cambridge Companion to Saussure*, Part II, The Course in General Linguistics, London: Cambridge University Press.
- Holdcroft, David (1991), *Saussure, Signs, System, and Arbitrariness*, New York: Cambridge University Press.
- Joseph, John E. (2006), *The Linguistic Sign*, in: Carl Sanders (ed.), *The Cambridge Companions to Saussure*, London: Cambridge University Press.
- Matthews, Peter (2003), *A Short History of Structural Linguistics*, Australia: Cambridge University Press.
- Mooney, Timothy (1994), "Philosophical Roots and Bibliographical History", in: Richard Kearney (ed.), *Routledge History of Philosophy*, vol. II, New York: Routledge.